

دین و هنر می‌گوییم که هنر پنجره‌ای است به سوی دنیای موعود و دین در ورودی آن است. از منظر دین وارد دنیای دیگری می‌شوید که اگر وارد شدید تجربه‌های بسیاری پیدا می‌کنید که برخی‌ها را هنر نمی‌تواند نمایش دهد. در بحث «تراژدی مدرن و عاشورا» هم این را مطرح کردم. نتیجه تراژدی مرگ قهرمان است اما تراژدی مدرن این است که در مورد انسان‌های عادی هم روی می‌دهد. موقعیت تراژیک لزوماً وابسته به موقعیت اجتماعی افراد نیست. در تراژدی عاشورایی لزوماً نباید نقص داشته باشیم. ما دنبال تجربه معنوی هستیم که نوعی پایان باز است.

این ماجرا برای خود شما چه سیری داشته است؟ الان این موضوع دستاوردی که برای نصرت الله تابش داشته در مواجهه با دنیای هنر چه دستاوردی است که بتواند توسط افراد دیگر بسط پیدا کند؟

به دلیل سوابقی که داشتم و علاقه به هنر و باورهای دینی چند تجربه داشتم که به این سمت مرا سوق داد؛ اول حوزه هنری که وقتی سال ۶۰ وارد شدم به بخش تئاتر رفتم و یک جریانی بود که بچه‌های مسلمان جمع شدند که جریان دینی هنر شکل بگیرد. آیات قرآن را آقای خسرو جردی و دیگران تبدیل به آثار گرافیکی کرده بودند. خوب هم پیش رفته بود اما ادامه پیدا نکرد. در بخش تئاتر مخملباف حصار در حصار و ضرورت معرفی را نوشته بود در نفی مار کسبیت. من فهمیدم مادر نفی دیگران خوبیم اما در اثبات خودمان کاری نکردیم. وقتی از حوزه آدم بیرون شدم مسئول فیلم نگار. یک سری سوال پیش آمد و به تناسب یادگیری‌ها و آموزه‌های قبلی و تجربیات تبدیل شدند به حرف‌هایی برای گفتن. آن اوایل وقتی درباره سینمای دینی می‌نوشتیم خیلی‌ها می‌خندیدند. خود من هم خیلی جدی نگرفته بودم و باید به ساختارهای تصویر پاسخ می‌دادم. ما به طراحی شخصیت بر اساس روانشناسی اسلامی نیاز داریم و من در این زمینه پایان نامه نوشتم. اگر ما شخصیت ریاکار داشته باشیم ما مراجعه به متون دینی می‌توان این شخصیت را طراحی کرد. آیت‌الله صفایی در کتاب مسئولیت و سازندگی خود ده روحیه را بر منبای آیه و روایت تحلیل کرده که می‌توانند دستمایه توصیف و شخصیت شوند. من به مرور وقتی به شخصیت پردازی رسیدم با تحلیل شخصیت‌های ایشان و تجربیات شخصی فهمیدیم که می‌شود از منظر دین به پرسش‌های دراماتیک جواب داد. چطور می‌توانیم بگوییم مار کسبیت و لیبرال‌زیم می‌توانند اما در اسلام نمی‌شود؟ چطور آن نگاه‌ها می‌شود و این نمی‌شود؟ یک مار کسبیت در شخصیت پردازی به اجتماع نگاه می‌کند نه به فرد و فردگرایی. پس ذهنیت فلسفی هر مکتب می‌تواند به سینما تبدیل شود و سینمای اسلامی هم می‌تواند این گونه باشد.

اول نکته‌ای درباره شباهت با راماتیک‌ها بگویم و در این باره صحبت کنیم. در دو نظام اندیشه ممکن است در یک مقایسه تطبیقی برخی اجزا به هم شبیه باشند اما به معنای یکسانی آن‌ها نیست. این نباید فریبمان دهد. ما تمام تلاشمان استقلال است و باید تعریف مختص خود و خوانش ویژه خودمان داشته باشیم. در بخش شهود آن چه در درون هنرمند می‌گذرد چه میزان از خلق اثر وابسته به ناخودآگاه است. آن چه شهودی و ناخودآگاه است بعدها باید بارها و بارها بازنویسی شود. این بازنویسی نشانه دخالت عقلانی برای کشف عناصر زیبایی شناختی است پس زیبایی کاملاً قابل درک و توصیف عقلانی است. می‌شود عناصر را شناسایی و روابطش را نشان داد. ما معتقدیم آن جبه خدا آفریده زیباست و این زیبایی قابل درک و توصیف عقلانی است. این عقلانیت پرورش یافته وحی است. ما یک سوآلی که در ماهنامه فیلم نگار از هنرمندان می‌پرسیم این است که این ایده از کجا به ذهن شما رسید. این معطوف است که چه جریانی در درون هنرمند ایجاد شده تا حساسیت‌هایی را برانگیزد و آن اثر تبدیل به یک اثر هنری شود. اینجا نکته‌ای است که چطور می‌شود بر این درونیات آگاه شد. یک روش علوم اکتسابی و با واسطه است و یک روش هم علوم حضوری که فهم آنچه در درون هنرمند می‌گذرد جز از طریق علوم حضوری ممکن نیست. بعد مشخص می‌شود که این حضوریات آیا متأثر از دین هست یا نه و اگر از دین باشد منجر به اثر دینی می‌شود.



اگر دین را

تجربه‌های مکرر معرفتی و احساسی پایان ناپذیر بدانیم هیچ گاه در یجه‌ای برایش قائل نیستیم که قابل تکرار نباشد. تجربه آئمه با تجربه ما یکسان است؟ قطعاً نیست. ما در نسبت دین و هنر می‌گوییم که هنر پنجره‌ای است به سوی دنیای موعود و دین در ورودی آن است. از منظر دین وارد دنیای دیگری می‌شوید که اگر وارد شدید تجربه‌های بسیاری پیدا می‌کنید که برخی‌ها را هنر نمی‌تواند نمایش دهد

یک موضوعی را ساختارها مطرح می‌کنند که ساختارها هر چقدر گشوده باشند امکان تفسیر را باز تر می‌کنند. این در هنر دینی هم وجود دارد؟ یعنی بگوییم در یک هنر دینی با ساختاری گشوده روبه‌رو باشیم؟ ما راجع به اخلاق در هنر دینی صحبت می‌کنیم اما اخلاق شکل‌های مختلف دارد. در دین وقتی از اخلاق صحبت می‌کنیم یعنی اخلاق وظیفه‌گرا. چه راهکاری می‌شود اندیشید که هم به روز صحبت کنیم و هم معنویات دینی را منعکس کنیم؟

ما وقتی می‌گوییم یک چیزهایی در دین ثابت شده و به فرم هنر مدرن در نمی‌آید. این درست نیست یکی از نمادهای هنر مدرن پایان باز است که با دموکراسی و اندیشه مخاطب سازگار است و تاکید دارد که من چیزی به مخاطب القا نمی‌کنم. وقتی می‌گوییم که دین حرف‌های ثابت دارد یا اینکه دین معادل اخلاق وظیفه‌گراست حرف‌های درستی نیست. من در کتاب «اخلاق و درام» که قرار است منتشر شود نسبت‌های اخلاق گوناگون را توضیح دادم. اگر دین را تجربه‌های مکرر معرفتی و احساسی پایان ناپذیر بدانیم هیچ گاه در یجه‌ای برایش قائل نیستیم که قابل تکرار نباشد. تجربه آئمه با تجربه ما یکسان است؟ قطعاً نیست. ما در نسبت

است؛ وقتی درباره زیبایی شناسی حرف زده یعنی درباره هنر سخن گفته است.

این از خواستگاه. هنر اسلامی و خواستگاه را داریم. برویم سر بحث فرم. سر تعاریف آن هم اختلاف نظر داریم و با تعاریف گسترده روبه‌رو هستیم. ما درباره فرم معنادار صحبت می‌کنیم. در هنر اسلامی بحثی که پیش می‌آید این است که ما نباید درباره عناصر جزئی صحبت کنیم. حالا منظور از این فرم چیست؟ این فرم قرار است ما را به چه برساند؟ شما چه تعریفی دارید؟

نکته اول این است که فرم را به معنای زیبایی می‌دانم یعنی وقتی می‌گوییم یک اثر به فرم نرسیده یعنی به زیبایی و خروجی نرسیده است. اگر فیلم زیبا نباشد یعنی فرم ندارد و زیبا هم نیست. هنر خلق موقعیت عاطفی معنادار است. این یک تعریف است. اولاً خلق یعنی خلاقیت و تازگی به معنای عاطفه؛ یعنی اینکه هنر حتماً با قلب انسان ارتباط برقرار کند و این عاطفه هم باید زائیده معنا باشد و از بی معنایی هیچ عاطفه‌ای رخ نمی‌دهد. در روانشناسی اجتماعی آخرین نظریات معتقدند که بین عاطفه و اندیشه رابطه مستقیم هست و هر کدام بر هم تاثیر می‌گذارند. در بحث عاطفه ما موقعیت‌هایی در دین داریم که برای ما عاطفه ایجاد می‌کند. این تجربه‌های دینی عواطفی را ایجاد می‌کند اگر اثر هنری به فرمی برسد که منجر بشود به همان عاطفه‌ای که من در مراسم دینی کسب می‌کنم، خروجی آن می‌شود فیلم دینی. در انتهای زیارت علی بن موسی الرضا (ع) ۱۴ استغفار داریم. این ۱۴ استغفار ۱۴ احساس کاملاً متفاوت است. این احساس با آن احساس و عاطفه که در هنر هست با هم پیوند می‌خورد و در زبان هنری تاثیر گذار است. عرض این است که اگر فرم را معادل زیبایی بگیریم آن وقت باید تمام عناصر که در ایجاد زیبایی مؤثرند تعریف کنیم. فرم ترکیب عادلانه عناصر سبکی و روایی بامیانجیگری ریتم برای کشف حقیقت است. این تعریف من است. اما دو عنصر عدالت و حقیقت وقتی با این عناصر سبکی ترکیب می‌شوند با تعریفی که ما در دین از عدالت و حقیقت داریم به زیبایی و هنر منجر می‌شوند.

یک نکته که شما اشاره کردید، نسبت هنر با امر الهی است که من را به یاد راماتیک‌ها می‌اندازد. هنر دینی شبیه هنر راماتیک است آن‌ها معتقدند که فلسفه محض اولی نیست بر فلسفه هنر. اگر بخواهیم دین را اضافه کنیم در حوزه عرفان این فرم به تجلی می‌رسد که همه قادر به درک آنوار نیستند و هنرمندان آنوار را می‌گیرند و تبدیل می‌کند به اثر هنری. آیا شما معتقد به این شکل در هنر دینی هستید؟